

بررسی تطبیقی مفهوم «مرگ» در اساطیر ایرانی و شعر عرفانی

عاطفه بدیعی گلمکان^۱، رضا اشرف زاده^{۲*}، سید مجید تقوی بهبهانی^۳

^۱ دانشجوی دکتری گروه زبان و ادبیات فارسی، واحد مشهد، دانشگاه آزاد اسلامی، مشهد، ایران.

^{۲*} استاد گروه زبان و ادبیات فارسی، واحد مشهد، دانشگاه آزاد اسلامی، مشهد، ایران.

^۳ استادیار گروه زبان و ادبیات فارسی، واحد مشهد، دانشگاه آزاد اسلامی، مشهد، ایران.

نویسنده مسئول: ft.adab83@yahoo.com

تاریخ دریافت: ۱۴۰۲/۱۱/۱۴ / تاریخ پذیرش: ۱۴۰۳/۰۵/۰۶

چکیده

ایران دارای پیشینه‌ای پر بار از لحاظ فرهنگی و تاریخی است و بسیاری از خلق‌و‌خوی‌های فرهنگی و نوع رفتار انسان امروزی از گذشته‌های دور به جا مانده است. «مرگ» به عنوان موضوعی مهم در تمامی ادوار ذهن و افکار انسان را به خود مشغول کرده‌است. در آثار به‌جامانده اساطیری و فرهنگ کهن ایرانی بسیار به مرگ توجه شده‌است. از آنجایی که فرهنگ و افکار یک ملت به آسانی فراموش نمی‌شود و پایدار می‌ماند، پس باید شباهت‌هایی نیز بین این دو بخش از آثار ایرانی، یعنی اساطیری و عرفانی وجود داشته باشد و اساطیر و ادیان اساطیری به شعر و عرفان عمق بیشتری داده و به غنای آن کمک کرده‌است. در این مقاله به چگونگی و انواع مرگ یعنی: مرگ اضطراری و مرگ اختیاری در بخش اساطیری و باستانی و همچنین عرفانی پرداخته شده است. با توجه به این که قرآن و احادیث از عرفان جدا نبوده‌است، نگاهی اجمالی نیز به آن منابع شده است.

کلیدواژه: مرگ، اضطراری، اختیاری، اساطیر، عرفان

۱- مقدمه

هر انسانی با هر اعتقاد و آیینی به این موضوع یقین دارد که روزی مرگ او را در آغوش می‌گیرد و دنیا را ترک خواهد کرد. هر چند برخی اعتقادی به جهان پس از مرگ ندارند و به نظر ایشان همه چیز با مرگ پایان می‌یابد؛ اما در در باورها و ادیان باستانی ایران اعتقاد به جهان پس از مرگ، مانند ادیان توحیدی وجود دارد، که البته این موضوع با وجود سابقه‌ی والای ایران و ایرانی و وجود اعتقادات یگانه‌پرستی و خدانشناسانه پیامبران ایرانی کاملاً قابل قبول است. هر اثر ادبی نیز به عنوان تجلی افکار درونی یک شاعر یا نویسنده دارای اهمیت فراوان است. زیرا می‌توان به اوضاع اجتماعی، سیاسی، اعتقادات، فرهنگ، افکار و همچنین تأثیرپذیری وی از آن‌ها پی برد، چرا که افکار هر کسی از آن چه که بیان می‌کند، هویدا می‌شود. ما با مطالعه آثار گذشتگان اطلاعات فراوانی را به دست می‌آوریم که امروزه راه دیگری برای پی بردن به آن‌ها وجود ندارد. همان‌گونه که نویسندگان و شاعران گذشته به تعدادی از علوم زمان خود آگاه بودند و آثار گذشتگان خود را مطالعه می‌کردند، به طور حتم تألیفات و آثار باستانی که تا زمان آن‌ها به یادگار مانده است، را نیز می‌توانستند، به سهولت به دست آورند و مطالعه کنند. به طور قطع آثاری را در دسترس داشتند که اکنون و در دوره معاصر، به جا نمانده است. شاعران بر اثر تجارب و اطلاعات شخصی خود دست به هنرنمایی زده و شعر می‌سرودند و این موضوع می‌تواند، زمینه ورود افکار و اعتقادات دینی باستانی به شعر عرفانی باشد.

۲- بیان مسئله

در این مقاله برآنیم تا ضمن بیان مسائل اسطوره‌ای و باستانی در زمینه مفهوم «مرگ» و همچنین بیان نکات عرفانی درباره این مفهوم، اشتراکات این دو مقوله را در آثار شاعران بزرگ شعر عرفانی بیان کنیم. عبدالحسین زرین کوب در مورد تأثیر ایران باستان بر عرفان می‌گوید: «در بین آنچه ممکن است، تأثیر بلاواسطه‌ای در پیدایش تصوف داشته باشند، بدون شک مذاهب عهد ساسانی مثل آیین مانی، عقاید گنوسی، آیین بودایی و کیش مسیحی را باید یاد کرد، اما حتی قرن‌ها پیش از عهد ساسانی هم، پاره‌ای عناصر عرفانی در عقاید و آداب مزدیسنان و هم در تعالیم زرتشت و مطاوی اوستا وجود داشته است، که رواج آن‌ها سابقه آمادگی محیط فکری و ذهنی ایرانیان را برای قبول پاره‌ای از مبادی صوفیه نشان می‌دهد» (زرین کوب، ۱۳۹۳: ۱ و ۲).

۳- سوالات تحقیق

- چه میزان ادیان اساطیری و افکار باستانی بر شعر عرفانی تأثیرگذار بوده‌اند؟
- در نوع نگاه به مفهوم «مرگ» در اساطیر و عرفان می‌توان اشتراکاتی پیدا کرد؟

۴- فرضیه تحقیق

- چنین به نظر می‌رسد با بررسی و مطالعه متون دینی و باستانی ایران به این موضوع پی خواهیم برد که اعتقادات باستانی تشابه زیادی با دین اسلام دارد. عرفان نیز به دلیل داشتن پایه‌های اسلامی، تأثیر بسیاری از دین اسلام پذیرفته و رنگ دینی به خود گرفته است و همین موضوع این تفکر را به وجود می‌آورد که شباهت‌هایی بین عرفان و اساطیر و ادیان باستانی ایران وجود دارد. هرچند با یقین نمی‌توان گفت که عرفان از افکار باستانی تأثیر پذیرفته است، اما نمی‌توان این موضوع را نادیده گرفت که فرهنگ و افکار چیزی نیست که با تغییر حاکمیت و اعتقاد دینی، یک شبه از بین برود و اعتقادات جدیدی جای آن را بگیرد و هر نسلی آموزه‌های خود را به نسل دیگر انتقال می‌دهد.
- با توجه به تأثیر ادیان و اساطیر بر شعر عرفانی بادی اشتراکاتی در مورد نوع نگاه به مفهوم «مرگ» در اساطیر و عرفان وجود داشته باشد.

۵- روش تحقیق:

این پژوهش به صورت کتابخانه‌ای و فیش‌برداری از منابع موجود و سپس تطبیق و شرح اطلاعات به دست آمده، انجام گرفته است. در این اثر فرض بر آن است که شعر شاعران بزرگ عرفانی از جمله عطار نیشابوری و مولانا نماینده شعر عرفانی است.

۶- پیشینه تحقیق:

پژوهش‌های بسیاری در زمینه اساطیر ایران و شعر عرفانی صورت پذیرفته است و پیش از این اندیشمندان و مؤلفانی به بررسی مفهوم «مرگ» در آثار اساطیری، عرفانی و ادبیات فارسی پرداخته‌اند که از میان آن‌ها برای نمونه مقالاتی با این عناوین را نام برد: مقاله «تأملات عرفانی مولانا در زمینه مرگ» به قلم عیسی داراب‌پور (۱۳۹۰)، مقاله «پدیده مرگ از دیدگاه مولوی» به قلم حنا شجعی (۱۳۹۵)، «مقاله بررسی حقیقت مرگ در دین زرتشت» به قلم سید محمد حاجتی و علی اکبر حسینی (۱۳۹۵) و مقاله «سه نگاه به مرگ در ادبیات فارسی» به قلم مرتضی فلاح (۱۳۸۷). اما در هیچ کدام از پژوهش‌های انجام شده و موجود به مفهوم «مرگ» به صورت بررسی تطبیقی میان ادیان و اساطیر با شعر عرفانی، به عنوان اثری مستقل و مشخص کار نشده است.

۷- بحث و بررسی

۷-۱- مرگ در فرهنگ‌های گوناگون

هر انسانی روزی در مورد «مرگ» به فکر فرو رفته و در ضمیر و اندیشه خود یا در هم‌کلامی و هم‌فکری دیگران و هم‌چنین با بررسی منابع متنوع به پرسش‌گری در مورد این موضوع می‌پردازد همان‌طور که در شعری منسوب به مولانا می‌خوانیم:

از کجا آمده‌ام؟ آمدنم بهر چه بود؟
به کجا می‌روم؟ آخر نمایم وطنم
(مولوی، ۱۳۷۵: ۲۰۱)

ابتدا به تعریف واژه مرگ می‌پردازیم. مرگ در لغت به معنی: «توقف همه فرایندهای حیات از مشخصات کلی، باز ایستادن قلب و دستگاه تنفس از کار است. این طبیعی‌ترین تعریف مرگ است» (مصاحب، ۱۳۷۴: ۱). اما نوع نگاه به «مرگ» و تعریف آن در فرهنگ‌های مختلف به این تعریف واژگانی ختم نمی‌شود. توجه به مرگ در فرهنگ تمامی ملت‌ها وجود داشته و اقوام مختلف گاه شکل‌های نمادینی برای این رویداد که روزی هر شخص را در بر می‌گیرد، تصور می‌کردند و برای آن در ذهن خود شکلی می‌آفریدند تا راحت‌تر آن را هضم کنند. «غالباً سلطان مرگ به شکل اسکلت با شمشیر است و ساعت شنی تصویر شده است؛ نمادهای دیگر مرگ عبارتند از: حجاب، مار، شیر، عقرب، خاکستر، طبال. مرگ در آیین هندو به صورت یک رقصنده و

گاهی دختری زیبا نمادین شده است. شیوا (Siva) ایزد رقص و مرگ است» (کوپر، ۱۳۷۹: ۳۵). در داستان‌های اساطیری جهان مرگ به طور معمول حاصل و نتیجه یک خطاست؛ پیامی که به خطا رسانده شده یا کاری که به خطا انجام شده و همچنین مرگ به صورت پادافره به انسان داده می‌شود یا بر اثر توافقی که خدایان با هم دارند یا خود نخستین مردان و زنان به آن‌ها روی می‌کند. که این سه، یعنی خطا، پادافره و تصمیم در بردارنده دلایل روی آوردن پدیده مرگ به انسان در اساطیر جهان است (رک. وارنر، ۱۳۹۵: ۵۰).

۷-۲- مرگ در اساطیر و ادیان باستانی ایران

ایرانیان نیز به عنوان قومیتی دارای سابقه و فرهنگ باستانی و اساطیری از دیرباز این موضوع را به شکل‌های گوناگون بیان کرده‌اند و در متون دینی و آثار به‌جامانده از آن‌ها از قدیم‌الایام تا کنون به صورت نمادها و نموده‌های مختلف و با تفسیرهای متفاوت آمده شده است. برای بررسی اساطیر ایرانی باید چند نکته را مد نظر قرار داد؛ که در این جا به دیدگاه‌هایی در مورد مرگ در اساطیر و آیین‌های باستانی و می‌پردازیم:

در آیین زروان به موضوع مرگ پرداخته شده است. برای توضیح در مورد آیین زروانی به‌طور خلاصه باید گفت زروان به معنی زمان و نام یکی از ایزدان باستانی است. زروانیان فرقه‌ای از مزدیسنا بودند که بعدها دچار انحراف شده و از آن خارج شدند. زروانیان به مجسم کردن زروان، اهورامزدا و دیگر عناصر پرداختند. در اساطیر زروانی، زروان پدر اورمزد و اهریمن است. «در وندیداد ۲۹/۱۹ راهی را که پس از مرگ باید پیمود، راه «زروان آفریده» خوانده شده است و این راه برای نیکان است و هم بدان... در کتیبه‌های مهری زمان لقب فرو برنده دارد و در آیین اوست که همه چیز را می‌بلعد و به خود در می‌کشد» (جلالی مقدم، ۱۳۸۴: ۲۵۲).

مانی، پیامبر ایرانی، نیز به مرگ و عالم پس از مرگ و بهشت و دوزخ معتقد بود که در آن آیین خدایان نور در هنگام مرگ صدیقین و شیاطین در هنگام جان دادن گناه‌کاران حاضر می‌شوند. در گات‌ها که سروده‌های زرتشت است، سخنی از مرگ به میان نیامده است و رد پای آن‌را تنها در وندیداد و دو بخش از یشت‌ها و یسن‌ها و متون پهلوی می‌توان دید. در آیین زرتشتی اهورامزدا نقشی در مرگ موجودات ندارد و این اهریمن است که مرگ را به وجود آورده است. «انسان کاملاً نیک و به تن و روان بی‌مرگ خلق شده است و مرگ و عذاب الهی، بیماری و گناه که اسباب مرگ و عذابند، ارمغان و ره‌آورد اهریمن به این جهان مادی است» (زهر، ۱۳۷۴: ۱۱۹).

همان‌طور که در آیین زرتشتی اگر فرد پارسایی فوت کند، این‌طور قلمداد می‌شود که همکار اهورامزدا از بین رفته و اهریمن به پیروزی دست یافته‌است و اهورامزدا تضعیف و اهریمن تقویت می‌گردد. البته این نوع نگاه نباید از زمان زندگی زرتشت به‌جامانده باشد، چون نه تنها در گات‌ها که سخنان زرتشت است، سخنی از مرگ نرفته است، بلکه این ثنویت را نمی‌توان به‌عنوان سخن و آموزه‌های یک پیامبر مورد تأیید قرار داد. البته در آیین زرتشت نگاه به مرگ تماماً منفی نیست و آن را سودمند نیز می‌دانند که اگر مرگ نمی‌بود و انسان‌ها جاوید بودند و به دلیل حرص و طمع مال و خواسته با یکدیگر به کارزار می‌پرداختند. همان‌گونه که در روایت پهلوی آمده است: «اگر مردم نمی‌مردند، پیری را می‌باید کشت و همه مردم به همه روزگار بایکدیگر ستیز می‌کردند. این می‌گفتند که: چون نمی‌میریم ما را خواسته بیشتر باید آن‌گاه همه مردم به سبب بیم از یکدیگر به سوراخ کوه و دشت می‌بایست زیست و آفریدگان را بدی گران می‌بود» (میرفخرایی، ۱۳۹۱: ف. ۱۳، بند ۸).

۷-۳- مرگ در شاهنامه

در ادامه شاهنامه فردوسی نیز به‌عنوان اثری فاخر در ادب فارسی به دلیل وجود بخش‌هایی اساطیری نیز مورد بررسی قرار می‌گیرد. «به باور شاهنامه کسی نمی‌تواند از مرگ بگریزد و حتی نمی‌تواند، لحظه وقوع آن را پیش‌بینی کند. چنان‌که می‌دانیم این همان باور است که کتاب آسمانی ما قرآن بر آن اشاره ورزیده است» (سرامی، ۱۳۶۸: ۶۰۷). همان‌طور که در داستان بهرام گور وقتی باران او وی را از پیکار منع می‌کنند، فردوسی از زبان بهرام گور چنین می‌سراید:

مرا گر به هندوستان داد خاک
که اندیشه ز اندازه بیرون بود
(فردوسی، ۱۳۸۹: ۱۰۰۱)

چنین داد پاسخ که یزدان پاک
به جای دگر مرگ من چون بود

مرگ در شاهنامه فردوسی تقدیری است رقم‌خورده که هرگاه زمان آن برسد، به‌حتم رخ خواهد داد و اگر زمان آن نرسیده باشد، هیچ‌گاه اتفاق نمی‌افتد. از نظر فردوسی مرگی باارزش است که در کارزار اتفاق بیفتد؛ زیرا مرگی که در جنگ اتفاق بیفتد آرمان و هدفی را به دنبال داشته است:

نگر تا نترسید از مرگ و چیز
کرا کشت خواهی همی روزگار
که کس بی زمانه نمردست نیز
چه نیکووتر از مرگ در کارزار
(همان: ۶۶۳)

در نگاه فردوسی مرگ چون رازی است که کسی به ماهیت آن پی نخواهد برد:
اگر مرگ دادست بیداد چیست
از این راز جان تو آگاه نیست
همه تا در آرز رفتنه فراز
ز داد این همه بانگ و فریاد چیست
بدین پرده اندر تو راه نیست
به کس بر نشد این در راز باز
(همان: ۱۷۲)

۷-۴- مرگ در عرفان

در عرفان نیز به مفهوم «مرگ» با دیدی عمیق پرداخته شده است. «مرگ در اصطلاح عرفا به معنی خلع البسه مادی و طرد قیود و علائق دنیوی و توجه به عالم معنوی و فنا در صفات اسماء و ذات است... مصطفی گفت: «تحفه المؤمن الموت» عطای مؤمن مرگ است، زیرا حجاب مؤمن از حق نفس او است و مرگ برداشتن آن حجاب است و عارفان را هیچ عطایی و تحفه ای بدان نرسد که راه دوست بر ایشان گشاده گردد و حجابها برداشته شود.

از این مرگ صورت نگر تا نترسی
از این زندگی زندگانی نخیزد
از این زندگی ترس کاکنون در آبی
که گرگ است و ناید ز گرگان شبانسی
(سجادی، ۱۳۵۰: ذیل واژه مرگ)

عارفان در اندیشه این بوده و هستند که خود را به معشوق ازلی خود یعنی پروردگار عالمیان نزدیک کرده و همه تلاش آن‌ها برای جلب محبت یار و در نهایت وصال و یکی شدن با اوست. «مرگ از نظر عرفا و همچنین مولانا، سبب‌ساز بازگشت روح آدمی به اصل و جایگاه واقعی خود است. در فرهنگ عرفا «بازگشت به اصل» معنای خاصی را افاده می‌نماید که گاه به وصل تعبیر می‌شود» (کسائیان، ۱۳۸۷: ۳۲).

آن‌چنان مقام مرگ در نزد عرفا بالاست که هنگامی از شیخ ابوسعید ابی‌الخیر می‌پرسند، بر جنازه تو بعد از مرگ چه آیه‌ای از قرآن بخوانند؛ او توصیه به خواندن دو بیت زیر می‌کند، زیرا بهتر از این اتفاق که انسان با مرگ به معشوق خود می‌رسد وجود ندارد:

خوب تر اندر جهان زین کار چه بود
دوست بر دوست شد، یار بر یار
آن همه اندوه بود وین همه شادی
آن همه گفتار بود این همه گفتار
(محمد بن منور، ۱۳۷۶: ج ۱، ۳۴۶)

در واقع مرگ برای عارف وسیله رفع تمام حجاب‌های بین او و معشوق است و از این طریق می‌تواند به ملکوت و دنیای باقی بپیوندد؛ هرچند مرگ برای گناهکاران تنها ثمری تلخ ندارد که زشتی آن گریبان وی را می‌گیرد. اما عارفان مرگ را ولادت ثانی می‌دانند که عارف را به زندگی باقی و چشیدن میوه‌های شیرین وصال می‌رساند. «در زبان عرفا مرگ به مرگ لعنت (مرگ کافران)، مرگ حسرت (مرگ عاصیان)، مرگ کرامت (مرگ مؤمنان) و مرگ مشاهدت (مرگ پیامبران) تعبیر شده است. زنده بودن نیز عبارت از زندگی به حق است، نه به جان و نه به دنیا» (کاظم زاده، ۱۳۸۶: ۹۱-۹۲). که این‌گونه تعبیرات فقط حاصل روح بزرگ و تصفیه شده عارف است.

شاعران عارف در اشعار خود به موضوع مرگ پرداخته‌اند که اکنون در ادامه تعریف مرگ، به‌طور خلاصه اشاره‌ای به اشعار دو عارف بزرگ شاعر یعنی عطار نیشابوری و مولانا جلال‌الدین می‌کنیم: عطار مانند تمامی عارفان منزلت والایی برای مرگ قائل است، همان‌طور که در تذکره‌الاولیا و در بخشی از شرح زندگی معاذ رازی نقل می‌کند: «روزی به او گفتند: دنیا با ملک الموت به حبه‌ای نیرزد، گفت: اشتباه می‌کنید. اگر ملک الموت نمی‌بود، دنیا هیچ نمی‌ارزید. گفتند: چرا؟ گفت: مرگ پلی است که دوست را به دوست می‌رساند» (عطار، ۱۳۷۰: ۳۱۵). عطار می‌گوید که همه باید در برابر مرگ سرخم کنند و مرگ، حتی پادشاهان و مملکت داران و خونریزان را که از این دنیا بهره برده‌اند و به این نمی‌اندیشند که مرگ روزی به سراغ آن‌ها هم خواهد آمد؛ را هم در بر می‌گیرد. او فرار گرفتن جسم در قبر را اولین مرحله مرگ می‌داند و می‌گوید: این راه دشواری است که بعد از آن نیز مراحل را به دنبال دارد و از مرگ با صفت تلخی یاد می‌کند.

جان نخواهد ماند و دل بنهاده‌ایم
این زمان شد توتیا زیر زمین
گشت در خاک لحد ناچیز زود
بلکه خفته این همه آشفته‌اند
کاندرین ره گورش اول منزل است
جان شیرینت شود زیر و زبر
(عطار، ۱۳۹۳: ۳۳۸-۳۳۹)

ما همه از بهر مردن زاده‌ایم
آن که عالم داشت در زیر نگین وانک
در چرخ فلک خونریز بود
جمله ای زیر زمین پر خفته‌اند
مرگ بنگر تا چه راهی مشکل است
گر بود از تلخی مرگت خبر

او می‌گوید با وجود همه ظلم و درشتی مرگ، باید در برابر آن تسلیم بود:

وین عجایب بین که کس را برگ نیست
گردن آن را نرم کردن لازم است
(همان: ۳۳۸)

در همه آفاق کس بی مرگ نیست
مرگ گرچه بس درشت و ظالم است

عطار در بیان شیرینی مرگ و این که حجاب‌ها کنار می‌رود، داستان جان‌دادن حضرت ابراهیم را این‌گونه تفسیر می‌کند: در این داستان هنگامی که عزرائیل می‌خواهد، جان حضرت ابراهیم را بگیرد، او جان را تسلیم نمی‌کند و هنگامی که از او می‌خواهند دلیل مخالفت خود را بیان کند که چرا جان خود را تسلیم نمی‌کند و نافرمانی پیشه می‌کند، می‌گوید: من به واسطه پاسخی نمی‌دهم و هیچ چیز نباید بین ما حایل باشد و این‌گونه در برابر فرشته مقرب تسلیم نمی‌شود.

تا از او شنوم که گوید: جان بیار
نیم جو ارزد جهانی جان، مرا
تا که او گوید سخن این است و بس
(همان: ۳۹۲)

زان نیارم کرد خوش جان نثار
چون به جان دادن رسد فرمان مرا
در دو عالم کی دهم من جان به کس

مولانا جلال‌الدین محمد بلخی نگاه زیبایی به مرگ دارد. او مرگ را ورود به مرحله جدیدی می‌داند و سیر تکاملی خود را طی می‌کند و با شعر خود این مراحل را به دیگران می‌گوید که از جماد به حقیقت مطلق، یعنی پروردگار، می‌پیوندند و در او محو و نابود می‌شود. مرگ در این ابیات راهی برای سلوک و بالاروی عارف است که مرحله به مرحله باید طی شود.

وز نما مردم به حیوان سرزدم
پس چه ترسم؟ کی ز مردن کم شدم؟
تا برآرم از ملایک پر و سر
کل شیء هالک الا وجهه
آن چه اندر وهم ناید آن شوموم
گویدم که: انّا الیه راجعون
(مولوی، ۱۳۸۷، ج ۳: ۱۸۰)

از جمادی مردم و نامی شدم
مردم از حیوانی و آدم شدم
حمله دیگر بمیرم از بشر
وز ملک هم بایدم جستن ز جو
بار دیگر از ملک قربان شوموم
پس عدم گردم عدم چون ارغنون

مولانا در ابیات زیر نیز این مرگ و رجعت به سوی پروردگار را بیان می‌دارد و این سخن رسول خدا را نیز شاهد می‌گیرد که: «الدنیا ساعة فاجعلها طاعة» (مجلسی، ۱۳۸۶، ج ۷۰: ۶۸) (دنیا لحظه و ساعتی بیش نیست، پس باید آن را صرف عبادت کرد). از نظر مولانا آن قدر این لحظات به سرعت می‌گذرد که انسان آن را احساس نمی‌کند.

مصطفی فرمود: دنیا ساعتی است
در هوا کی پایید؟ آید تا خدا
بی خبر از نو شدن اندر بقا
مستمری می‌نماید در جسد
چون شرر کش تیز جنبانی به دست
(همان، ج ۱: ۱۴۶)

پس تو را هر لحظه مرگ و رجعتی است
فکر ما تیری است از هو در هوا
هر نفس نو می‌شود دنیا و ما
عمر همچون جوی، نو نو می‌رسد
آن ز تیری مستمر شکل آمدست

۷-۵- مرگ در قرآن کریم

در قرآن کریم این گونه به موضوع مرگ پرداخته شده است: در آیه هشت سوره جمعه خداوند مرگ را غیر قابل گریز می‌داند، که هیچ کس نمی‌تواند از آن فرار کند. «قُلْ إِنَّ الْمَوْتَ الَّذِي تَفِرُونَ مِنْهُ فَإِنَّهَا مَلْقِيكُمْ» (بگو مرگی که شما از آن می‌گریزید، حتماً شما را ملاقات خواهد کرد) (قرآن، جمعه: ۸). و هر انسانی سرانجام خواهد مرد. «كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ» (هر نفسی مرگ را خواهد چشید) (همان، آل عمران: ۱۸۵) خداوند در قرآن مقام شهید را آن چنان والا بیان می‌کند که آن‌ها را زنده می‌داند. «و لا تقولوا لمن يُقتلُ فی سبیلِ الله امواتٌ بلْ اَحیاءٌ و لکن لا تَشعرون» (و آن کسی که در راه خدا کشته شد، مرده نپندارید. بلکه او زنده است ولیکن همه شما این حقیقت را در نخواهید یافت) (همان، بقره: ۱۵۴).

۷-۶- مرگ اختیاری

اما آنچه که مورد توجه است و درباره تأثیر اساطیر بر عرفان، مورد بحث قرار می‌گیرد، موضوع مرگ اختیاری است که هم در اساطیر و ادیان اساطیری از جمله اساطیر دیگر ملل و هم در قرآن و حدیث و عرفان مورد توجه قرار می‌گیرد در منابع اساطیری آمده معمولاً مراسم به صورت نمادین اجرا می‌شده است. در ایران باستان مراسمی به نام گیتی‌خرید برپا می‌کردند، این مراسم پیش از مرگ برای خریدن رستگاری جهان دیگر برگزار می‌شده است (رک. بهار، ۱۳۸۱: ۲۹۰). این مرگ اختیاری گونه‌ای ریاضت بوده است. «در نظام‌های قدسی، تشرّف آیینی با آشناسازی صورت می‌گیرد. بر این اساس نوآموز جوامع باستانی با بنیان آفرینش و پدیده‌های آن آشنا شده، با ریاضت و قرار گرفتن در شرایط سخت، به اصل خود و آغاز جهان رجعت می‌کند» (زمرّدی، ۱۳۸۲: ۴۴۴) و گاه این رجعت را به صورت نمایشی مذهبی به تصویر می‌کشیدند: «نخستین آیین‌های نمادین آشناسازی با قرارگرفتن در کلبه تاریک به منزله بازگشت به رحم مادر تحقق می‌پذیرد» (الیاده، ۱۳۶۸: ۷۴). این موضوع بیانگر مرگ پیش از مرگ و تزکیه خود است و در پی آن رفتن به غار و کوه به همین منزله تلقی می‌شود. همان گونه که نظامی درباره پرستش‌گری در غار می‌سراید:

یکی گفت کای شاه دانش پرست
به کس روی ننماید از هیچ راه
پرستش‌گری در فلان غار است
کنند بی نیازی به مشتی گیاه
(نظامی، ۱۳۸۳: ۸۵۲)

و عطار از آن با تعبیر غار وحدت یاد می‌کند:

چارچوب طبع بشکن مردوار
در درون غار وحدت کن قرار
(عطار، ۱۳۹۳: ۲۶۰)

می‌دانیم که عارفان پشمینه‌پوش و پلاس‌پوش بوده‌اند و «پلاس‌پوشی آنان نیز رمزی از این مقوله محسوب می‌شود. زیرا خرّقه‌پوشی نیروی برتری به پوشنده خود می‌بخشد و از این راه به سلاحی مبدل می‌شود» (زمرّدی، ۱۳۸۲: ۴۴۵). عارفان با پلاس‌پوشی خود که لباسی سخت و زبر است همان رفتن به غار یا کلبه تاریک یا... را تداعی می‌کنند.

در ارداویراف نامه و سفر روحانی وی نیز این تشرّف آیینی مرگ اختیاری دیده می‌شود. «ویراف که به گفته موبدان در تمام عمر خود گناهی نکرده و به حکم قرعه (نیزه انداختن) برای این سیر انتخاب شده بود، پس از شستن سر و تن و پوشیدن جامه نو و خوردن خورش، بر بساط پاک آرמיד و روان در گذشتگان یاد کرد و اندرزه‌های خویش را بیان نمود و سه جام منگ گشناسبی از پیشوایان دین گرفت و نوشید و باز گفت و به خواب رفت و مدت هفت شبانه روز به همراهی دو فرشته طبقات بهشت و دوزخ را بازدید کرد» (عفیقی، ۱۳۹۱: ۱). ارداویراف پس از مشاهده بهشتیان و دوزخیان به پیشگاه اورمزد خوانده شد و پس از گذشت این هفت روز از خواب برخاست و سپس مشاهدات خود را ثبت کرد.

در متن «آداب نماز میترا» جملاتی را می‌خوانیم که بیانگر مرگ اضطراری است. این متن بیان‌کننده اعتقاد به مرگ در زندگی و مرگ اختیاری در آیین میتراست. در آیین مانی نیز به این گفت‌وگو برخورد می‌کنیم که: «ای روح مقدس آزاده و مشهور! اگر بمیری زنده خواهی بود» (اسماعیل پور، ۱۳۷۵: ۱۸۵).

منبع دیگری که به مرگ اختیاری اشاره کرده، شاهنامه و داستان مرگ اختیاری کیخسرو است. در داستان جنگ بین کیخسرو و افراسیاب، کیخسرو بدون آن که بمیرد سرنگونی خویش را از خدا می‌خواهد و زنده به نزد پروردگار می‌رود و جاودانه بی‌مرگ می‌شود.

که رفتیم اینک ز جای سپنج
شما دل مدارید با درد و رنج
نبیند جاوید زین پس مرا
کزین خاک بیدادگر بس مرا
سوی داور پاک خواهیم شدن
نبینم همی راه بازآمدن
(فردوسی، ۱۳۸۹: ۶۱۶)

در این داستان کیخسرو قبل از به پایان رسیدن تقدیرش به پایان تن می‌دهد که این موضوع بعدها در ادبیات عرفانی وارد می‌شود. داستان طوطی و بازرگان مثنوی معنوی نمونه‌ای از ورود این تفکر در شعر شاعران عارف است (رک. سرامی، ۱۳۶۸: ۷۱۹). که در بخش دیگری از پژوهش به آن اشاره خواهیم کرد. مرگ اختیاری در اساطیر جهان نیز دیده می‌شود. الیاده می‌گوید: «در میان مردمان بی‌شمار نخستین نوآموز به گونه‌ای نمادین کشته، در گودالی قرار داده می‌شود و او را با برگ می‌پوشانند. پس از این که نوآموز از گور بر می‌خیزد، انسان جدیدی به نظر می‌رسد، چون بار دیگر مستقیماً از مادر کیهانی زاده شده است» (الیاده، ۱۳۷۵: ۱۰۷).

بعد از اساطیر و ادیان باستانی به مرگ اختیاری در عرفان اسلامی مورد بحث قرار می‌رسیم که هر عارف شاعر نیز به نوبه خود به بیان آن می‌پردازد و تحلیل خود را در این مورد با بهره‌گیری از آیات و احادیث بیان می‌کند. همان‌گونه که عرفان با بهره‌گیری از آیات و احادیث شکل گرفته است، در این جا مهمترین حدیث ذکر شده در منابع را می‌آوریم. در این حدیث آمده است: «موتوا قبل ان تموتوا» (بمیرید پیش از آن که مرده باشید) (فروزانفر، ۱۳۶۱: ۳۷) که منظور از این حدیث آن است قبل از اینکه به حسابتان رسیدگی شود، خودتان به حساب خود رسیدگی کنید و در هر لحظه به یاد مرگ باشید و با فهم و اراده عمل کنید چون مرگی در پیش است. سنایی با بهره‌گیری از این حدیث می‌سراید:

بمیر ای دوست پیش از مرگ اگر می‌زندگی خواهی
که ادریس از چنین مردن، بهشتی گشت پیش از ما
(سنایی، ۱۳۸۵: ۵۹)

مرگ اختیاری در نگاه عرفا اقسامی دارد. «عارفان مرگ اختیاری را به چهار گونه تقسیم کرده‌اند، این تقسیم‌بندی را به صورت پراکنده در جای‌جای آثار مولانا نیز می‌توان تشخیص داد: نخست، مرگ سرخ است و آن تحمل جفا و کف نفس از انتقام است. دوم، مرگ زرد است و آن گرسنگی و صبر بر دشواری آن است. سوم، مرگ سفید است و آن عزلت و کناره‌گیری از مردان دنیا طلب است. چهارم، مرگ سیاه است و آن مخالفت با نفس و هوای آن است» (تاج‌دینی، ۱۳۷۹: ۸۲۴)

ملاهادی سبزواری نیز در دیوان اشعار خود انواع مرگ را که به دو دسته اختیاری و اضطراری تقسیم می‌شود، بیان می‌کند و سپس مرگ اختیاری را به چهار دسته تقسیم می‌کند. اما با رنگ‌هایی دیگر و با توصیف دیگر. اول از همه مرگ سفید است که گرسنگی و تشنگی کشیدن یعنی همان ریاضت کشیدن است. دوم مرگ سبز است که جمع کردن مرقع و دوختن لباس زاهدان است. این مرقع‌ها تکه تکه پارچه‌های کهنه و کوچکی بودند که معمولاً زاهدان و عارفان در زمان جامه‌دریدن عارفی دیگر، در زمان وجد به تبرک می‌بردند و به بعدا با این تکه‌های پارچه متبرک برای خود لباس می‌دوختند. البته از این نوع مرگ این سر و وضعی ساده داشتن و ساده زیستی را می‌توان برداشت کرد. سوم مرگ سیاه که تحمل ملامت و دشمنی از جانب دیگران است. و در آخر مرگ قرمز که جهاد در برابر نفس است.

ای که انواع مرگ پرسیدی	ایزد انواع زندگیت دهاد
اضطراری موت معلوم است	اختیاری او چهار فتاد
موت ایض که هست جوع و عطش	در ریاضات با شروط و رشاد
موت اخضر مرقع اندوزی	در زنی چون دراعه زهاد
موت اسود که شد بلای سیاه	احتمال ملامت است و عناد
موت احمر که رنگ خون آرد	باشد این جا خلاف نفس و جهاد

(ملاهادی سبزواری، ۱۳۷۲: ۴۷۹)

عطار بیان می‌کند که مرگ پیش از مرگ سبب بقای جاودان خواهد شد:

چنان شو تو که آید اجل پیش
اگر پیش از اجل مرگیت باشد
تنت مانده بود جان رفته بی خویش
ز مرگ جاودان برگیت باشد
(عطار، ۱۳۹۹: ۱۶۷)

و در نظرش شرط زنده ماندن مردن از خویش است:

بمیر از خویش تا زنده بمانی
یقین یابی لقای جاودانی
(عطار، ۱۳۴۱: ۲۴۲)

عطار راه رسیدن به وصال معشوق را مرگ اختیاری می‌داند:

تا نمیری به گرد او نرسی
پیش معشوق مرده باید شد
(همان، ۱۸۳)

از نظر عطار کسی که به مرگ اختیاری بمیرد، دیگر مرگ اضطراری برای او سختی ندارد و به آسانی پذیرای مرگ و رجعت از این جهان خواهد بود:

گر دست دهد به زندگانم مردن	آسان باشد به یک زمانم مردن
یک چند همی چنان که می باید زیست	گر زیسته آید، بتوانم مردن

(همان: ۳۷۰)

عطار به عنوان عارفی بزرگ، که منطق الطیر خود را بر پایه منزلت مرگ پیش از مرگ سرود، عطار در منطق الطیر داستانی را بیان می کند که سی مرغ به رهبری هدهد راه طولانی را طی می کنند و هر یک صفاتی که بشر را از حقیقت الهی دور می کند، ترک می کند و راه سختی را طی می کند. سرانجام این سی مرغ با حضرت سیمرغ یکی می شوند و اسطوره مرگ پیش از مرگ را زنده می کنند. «اتصال سی مرغ به ذات الهی سیمرغ و تبدیل شدن به وجودی واحد، نماد رجوع به اصل مرگ آیینی و مردن پیش از مرگ است که در پی استحاله، تبدل و کیمیاگری امکان پذیر است» (زمردی، ۱۳۸۲: ۴۴). عطار در پایان از بقاء بالله بعد از فنا در او سخن می گوید. در بیان عطار سی مرغ نمادی از عارفان هستند که در سیمرغ که حضرت حق است، فانی می شوند و به بقای جاودان می رسند.

بعد از آن مرغان فانی را به ناز	بی فنای کل به خود دادند باز
چون همه بی خویش با خویش آمدند	در بقا بعد از فنا پیش آمدند

(عطار، ۱۳۹۳: ۴۲۸)

او در ادامه می گوید: تا به فنا کاستی نیایی به بقا دست نمی یابی. خدا اول تو را با فنا خوار می کند و سپس با بقای در خود، عزت می دهد و راه وصول به این عزت دیدن خواری است:

تا نیایی در فنا کم کاستی	در بقا هرگز نبینی راستی
اول اندازد به خواری در رهت	باز برگیرد به عزت ناگهت
نیست شو تا هستی ات از پی رسد	تا تو هستی، هست در تو کی رسد؟
تا نگریدی محو خواری فنا	کی رسد اثباتت از عز بقا

(همان: ۴۲۸-۴۲۹)

عطار مردن اختیاری در این دنیا را دلیلی می داند، برای تولد و زایشی در آخرت:

چو در دنیا به مردن اوفتادی	یقین می دان که در عقبی بزادی
به دنیا در به مرگ افتادن توست	به عقبی در به مردن زادن توست
چو اینجا مردی آن جا زادی ای دوست	سخن را باز کردن پیش تو پوست

(عطار، ۱۳۸۶: ۱۳۸)

مولانا نیز به عنوان یک عارف بزرگ و شناخته شده به موضوع مرگ اختیاری می پردازد. «یکی از مبانی عمیق عارفان مبحث مردن و موت اختیاری است. مولانا در آثارش صفحات زیادی را به این مبحث مهم اختصاص داده است و می گویند در ملاقاتی که قطب الدین شیرازی با مولانا داشت، از شیوه و روش وی پرسش کرد. او جواب داد که راه و روش ما مردن است» (تاجدینی، ۱۳۷۹: ۸۲۱). مرگ اختیاری در نظر مولانا مرگی است که باعث می شود، انسان از رنج های درونی خود رهایی یابد، همان گونه که مرگ اضطراری پایانی بر رنج های دنیوی است. چنانچه در گذشته اشاره شد در داستان طوطی و بازرگان، مولانا به صورت تمثیلی به بیان مرگ اختیاری و دست یابی به رهایی روح می پردازد. طوطی در این داستان از صاحب خود می خواهد که در سفر به هند وصف حالش را به طوطیان آزاد آن سرزمین بگوید و بعد از بازگشت بازرگان بر اثر آموزه طوطی هندی که خود را از شاخه می اندازد و تظاهر به مردن می کند، این طوطی نیز چنین می کند. این تظاهر به مرگ باعث می شود، بازرگان چنین تصور کند که طوطی مرده است و او را رها کند و او پر گیرد و آزاد شود. این توصیفی برای آزاد شدن روح و پر گرفتن آن است.

زانکه آواز تو را در بند کرد	خویشتن مرده پی این پند کرد
یعنی ای مطرب شده با عام و خاص	مرده شو چون من که تا یابی خلاص

(مولوی، ۱۳۸۷، ج ۱: ۱۳۸)

در ادامه داستان او می‌گوید: چون خون‌بهای مردمان را می‌دانیم، که چیست، به سوی مرگ می‌دویم و عارف عاشق با مرگ اختیاری به حیات می‌رسد:

ما بها و خون بها را یافتیم
جانب جان باختن بشتافتیم
ای حیات عاشقان در مردگی
دل نیابی جز که در دل مردگی
(همان، ج ۱: ۱۷۴)

در بیان مولانا انسان به وسیله مرگ اختیاری که نوعی ریاضت است، رفتارهای منفی برونی و درونی خود را کنار می‌گذارد و به تبع آن پاسخی به امیال و خواسته‌های شهوانی خود نمی‌دهد. این‌گونه به تدریج رفتارهای منفی خاموش می‌شود و روح تزکیه و پالایش می‌یابد و به سوی کمالات پرواز می‌کند (رک، داراب پور، ۱۳۹۰: ۱۶۰). او در ستایش ریاضت تن می‌سراید:

مردن تن در ریاضت زندگی است
رنج این تن روح را پایبندی است
(همان، ج ۳: ۱۵۶)

یا مولوی در ستایش مرگ اختیاری داستان نمادین سه ماهی، ماجرای سه ماهی را بیان می‌کند که از این سه ماهی یک ماهی می‌گریزد، یکی در دام صیادان اسیر شده و می‌میرد و دیگری با تظاهر به مرگ نجات می‌یابد و آزاد می‌شود:

مرده گردهم، خویش بسپارم به آب
مرگ پیش از مرگ امن است ای فتی
گفت: مَوْتُوا کُلَّکُمْ مِنْ قَبْلِ أَنْ
مرگ پیش از مرگ امن است از عذاب
این چنین فرمود ما را مصطفی
يَأْتِي الْمَوْتُ تَمَوْتُوا بِالْفِتْنِ
(همان، ج ۴: ۱۱۳)

و در آخر او مردن را مرگ در نیاز و فقر می‌داند، که همان مرگ اختیاری است که بخش مهمی از ادب عرفانی را در برمی‌گیرد:
معنی مردن ز طوطی بد نیاز
در نیاز و فقر خود را مرده ساز
(همان، ج ۱: ۱۸۱)

درباره برتری مرگ اختیاری بر مرگ اضطراری باید گفت کسی که بر اثر مرگ اضطراری بمیرد، فقط چشم او فانی می‌شود اما کسی که مرگ اختیاری را برمی‌گزیند از صد جهت فانی می‌شود «چون نفس بوقلمون صفت است و هر لحظه به رنگی درمی‌آید. بنابراین شهید از صدها جهت نفس را کشته است» (تاج‌دینی، ۱۳۷۹: ۸۲۵). پس کسی که جسم او می‌میرد و دچار مرگ اضطراری می‌شود یک بار جان‌کندن را تجربه می‌کند، اما کسی که مرگ اضطراری را برمی‌گزیند بارها مرگ را تجربه می‌کند.

مرده از یک روست فانی در گزند
صوفیان از صد جهت فانی شدند
مرگ، یک قتل است و این سیصد هزار
هر یکی را خون‌بهایی بی شمار
(همان، ج ۶: ۷۶)

حضرت مولانا در فیه ما فیه قیود دنیا را به چارمیخ و گهواره‌ای تشبیه می‌کند که نوزاد که فردی غیر عارف و نابالغ است، از آن لذت می‌برد. اما انسان بالغ و عارف از بودن در آن گهواره عذاب می‌کشد و دوست دارد از آن برهد و نتیجه آن خلاصی از این تگنا و مشاهده عالم دیگر است. «فراخی آن عالم را مشاهده کنی و از این تگنا خلاص می‌یابی؛ مثلاً یکی را به چارمیخ مقید کردند او پندارد آن خوش است و لذت خلاص را فراموش کرد چون از چارمیخ برهد، بداند که در چه عذاب بود و همچنان طفلان را پرورش و آسایش در گهواره باشد و در آنک دست‌هایش را بندند، آلا اگر بالغی را به گهواره مقید کنند، عذاب باشد و زندان» (مولانا، ۱۳۴۲: ۱۹۴) حضرت مولانا در مقام والای مرگ اختیاری می‌گوید: کسی که بر اثر مرگ اختیاری می‌میرد، در زندگی بعد از آن تمام بیماری‌ها و ناخوشی‌ها را پایمال می‌کند:

چون دوم بار آدمیزاده، بزاد
پای خود بر فرق علت‌ها نه
(همان، ج ۳: ۱۶۶)

نتیجه‌گیری:

در این جستار به این نتیجه می‌رسیم که توجه به مرگ اضطراری و اختیاری هم در اساطیر و ادیان باستانی و هم در شعر عرفانی وجود دارد. در مورد مرگ اختیاری باید گفت: در آیین زرتشت این اعتقاد وجود دارد که انسان بی‌مرگ خلق شده و مرگ را اهریمن به وجود آورده است، تا با مرگ پارسایان اهورامزدا را تضعیف کند. البته باید یادآور شد که این اعتقاد بعد از زرتشت و طی زمان به اعتقادات زردشتیان اضافه شده است. با این حال مرگ در نظر زردشتیان سودمند بوده و آن‌ها مرگ را پایان زندگی نمی‌دانند و به زندگی بعد از مرگ معتقدند. در عرفان مرگ اضطراری جایگاه والایی دارد و عاشق را به معشوق خود می‌رساند. عارفان نیز مرگ را پایان همه چیز نمی‌دانند و آن راهی است برای پیوستن به ملکوت و دنیای باقی. همان‌طور که عطار و مولانا این موضوع را بیان کرده‌اند و تسلیم شدن در برابر آن را ناگزیر دانسته‌اند.

اعتقاد به نوع دیگر مرگ، مرگ اختیاری، در ایران باستان وجود داشته است که به شکل نمادین آن را به نمایش می‌گذاشته‌اند که از جمله به مراسم گیتی‌خرید می‌توان اشاره کرد و همچنین جلوه‌گری آن در داستان کیخسرو در شاهنامه دیده می‌شود. در عرفان نیز این اعتقاد به صورت گسترده وجود دارد و بارها در متون و اشعار عارفان دیده شده است. همان‌گونه که عطار سراسر کتاب منطق‌الطیر خود را بر این اساس نوشته است. در نظر مولانا و عطار، به عنوان نماینده عارفان در این پژوهش، ترک امیال این جهانی و کشتن نفس حاصل مرگ اختیاری است. با توجه به این شباهت‌های اساطیر و عرفان در مورد این موضوع، می‌توان این‌گونه برداشت کرد که اعتقاد به مرگ اختیاری نسل به نسل منتقل شده و یا در ضمیر ناخودآگاه مشترک و جمعی باقی مانده و به روزگار کنونی رسیده است.

منابع

- ۱- قرآن کریم، (۱۳۸۸). ترجمه مهدی الهی قمشه ای، تهران: فرهنگ نما.
- ۲- اسماعیل پور، ابوالقاسم، (۱۳۷۵). اسطوره آفرینش در آیین مانی، تهران: فکر روز.
- ۳- الیاده، میرچا، (۱۳۶۸). افسانه و واقعیت، ترجمه نصرالله زنگویی، تهران: آگاه.
- ۴- _____، _____، مقدس و نامقدس، _____، تهران: سروش.
- ۵- بهار، مهرداد، (۱۳۸۱). پژوهشی در اساطیر ایران (پاره نخست و دوم)، تهران: آگاه.
- ۶- تاجدینی، علی، (۱۳۷۹). فرهنگ نمادها و نشانه‌ها در اندیشه مولانا، تهران: سروش.
- ۷- جلالی مقدم، مسعود، (۱۳۸۴). آئین زروانی، تهران: امیرکبیر.
- ۸- داراب پور، عیسی، (۱۳۹۰). «تأملات عرفانی مولانا در زمینه مرگ (اجباری و اختیاری)»، فصلنامه علمی عرفانیات در ادب فارسی، شماره هفتم، ص ۱۶۳-۱۴۷.
- ۹- زرین کوب، عبدالحسین، (۱۳۹۳). جست و جو در تصوف ایران، تهران: اساطیر.
- ۱۰- زمردی، حمیرا، (۱۳۸۲). نقد تطبیقی ادیان و اساطیر، تهران: زوار.
- ۱۱- زهر، آرسی، (۱۳۷۴). زروان یا معمای زرتشتی گری، ترجمه تیمور قادری، تهران: فکر روز.
- ۱۲- سبزواری، ملاحادی، (۱۳۷۲). دیوان ملاحادی سبزواری، تصحیح حسن امین، تهران: [بی نا].
- ۱۳- سجادی، جعفر، (۱۳۵۰). فرهنگ لغات و اصطلاحات و تعبیرات عرفانی، تهران: کتابخانه طهوری.
- ۱۴- سرامی، قدمعلی، (۱۳۶۸). از رنگ گل تارنج خار، تهران: علمی و فرهنگی.
- ۱۵- سنایی غزنوی، ابوالمجد مجدود بن آدم، (۱۳۸۵). دیوان سنایی، تصحیح محمدتقی مدرس رضوی، تهران: ابن سینا.
- ۱۶- عطار، فریدالدین، (۱۳۸۶). اسرارنامه، تصحیح محمدرضا شفیعی کدکنی تهران: سخن.
- ۱۷- _____، _____، الهی نامه، تصحیح فواد روحانی، تهران: زوار.
- ۱۸- _____، _____، تذکره الاولیا، تصحیح رینولد نیکلسون. تهران: [بی نا].
- ۱۹- _____، _____، دیوان عطار، تصحیح تقی فضل‌ی، تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
- ۲۰- _____، _____، منطق الطیر، تصحیح محمدرضا شفیعی کدکنی، تهران: سخن.
- ۲۱- عفیفی، رحیم. (۱۳۹۱). ارداویرافنامه، تهران: توس.
- ۲۲- فردوسی، ابوالقاسم، (۱۳۸۹). شاهنامه فردوسی، تصحیح سعید حمیدیان، تهران: قطره.
- ۲۳- فروزانفر، بدیع الزمان، (۱۳۶۱). احادیث و قصص مشوی، تهران: امیرکبیر.
- ۲۴- کاظم زاده، پروین، (۱۳۸۶). بلا از دیدگاه عطار نیشابوری و مولوی، شهری: دانشگاه آزاد واحد شهرری.
- ۲۵- کسائی، زهره، (۱۳۸۷). بررسی تطبیقی مضمون بازگشت به اصل در ادبیات عرفانی جهان، اصفهان: دانشگاه اصفهان.
- ۲۶- کوپر، جی.سی، (۱۳۷۹). فرهنگ نمادهای سنتی، ترجمه ملیحه کرباسیان، تهران: فرشاد.
- ۲۷- مجلسی، محمدباقر، (۱۳۸۶). بحارالانوار، جلد ۷۰، تهران: الکتب الاسلامیه.
- ۲۸- محمد بن منور، (۱۳۷۶). اسرار التوحید فی مقامات شیخ ابوسعید، تصحیح محمدرضا شفیعی کدکنی، تهران: آگاه.
- ۲۹- مصاحب، غلامحسین، (۱۳۷۴). دایره المعارف مصاحب، تهران: شرکت سهامی کتاب‌های جیبی.

- ۳۰- مولوی، جلال الدین محمد، (۱۳۴۲). فیه ما فیه، تصحیح بدیع الزمان فروزانفر، تهران: امیرکبیر.
- ۳۱- _____، _____، (۱۳۷۵). گزیده غزلیات مولوی، انتخاب و شرح سیروس شمیسا، تهران: انتشارات علمی.
- ۳۲- _____، _____، (۱۳۸۷). مثنوی معنوی، تصحیح محمد استعلامی، تهران: سخن.
- ۳۳- میرفخرایی، مهشید، (۱۳۹۱). روایت پهلوی، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات.
- ۳۴- نظامی، جمال الدین ابومحمد، (۱۳۸۳). تصحیح سامیه بصیر مژدهی، خمسه نظامی، تهران: دوستان.
- ۳۵- وارنر، رکس، (۱۳۹۵). دانشنامه اساطیر جهان، ترجمه ابوالقاسم اسماعیل پور. تهران: هیرمند.
- ۳۶- ورمازرن، مارتن، (۱۳۷۲). آیین میترا، ترجمه نادر بزرگ زاده، تهران: چشمه.

A comparative study of the concept of "death" in Iranian mythology and mystical poetry

Atefeh Badiei Golmekan¹, Reza Ashrafzadeh^{2*}, Seyed Majid Tagvi Behbahani³

¹Ph.D. student, Department of Persian Language and Literature, Mashhad Branch, Islamic Azad University, Mashhad, Iran

^{2*}Professor, Department of Persian Language and Literature, Mashhad Branch, Islamic Azad University, Mashhad, Iran.

³Assistant Professor, Department of Persian Language and Literature, Mashhad Branch, Islamic Azad University, Mashhad, Iran.

Corresponding author: ft.adab83@yahoo.com

Abstract

Iran has a rich cultural and historical background, and many of today's cultural moods and human behavior are from the distant past. "Death" as an important subject has occupied the human mind and thoughts in all eras. Death has received a lot of attention in the remnants of ancient Iranian myths and culture. Since the culture and beliefs of a nation could not be easily forgotten and remained permanent, so there should be similarities between these two parts of Iranian literary works, mythology and mysticism. My thology and religious myths have given mystical poetry more depth and has contributed to its richness. This article deals with the types and types of death, namely: emergency death and optional death in the myths and ancient section, as well as mysticism. Given that the Qur'an and hadiths have not been separated from mysticism, a brief look is taken at it.

Keywords: Death, emergency, voluntary, myths, mysticism.